



(۲۴)

عوام فسیحی هارون

چگونه گاهی ژست عوامفربانه خلفا شخصیت کادبی برای آنها حتی در نظر پاره‌ای از مورخان بوجود آورده است .

برخلاف پندار عامیانه و سطحی ،

هارون از نظراین خلدون

نه تنها بزرگان علمی از اشتباه‌ولغزش مصون نیستند ، بلکه گاهی مرتکب اشتباهات بزرگی می‌شوند که غالباً سرچشمه اشتباهات و نتیجه گیری‌های نادرست دیگر می‌گردد .

اشتباه دانشمند و مورخ معروف

" ابن خلدون " در باره " هارون الرشید " نیز از این قبیل است . ابن خلدون در کتاب معروف خود (مقدمه) ، هارون را از هرگونه اسراف و تجمل و خوشگذرانی تبرئه نموده ، او را فردی پرهیزگار ، عادل ، دارای زندگی ساده ! و دور از هرگونه کار خلاف معرفی می‌کند ، او می‌نویسد :

همچنانکه اگر انسان از نقطه‌بندی سقوط کند ، خسارت و ضایعات بیشتری متوجه او می‌گردد ، بزرگان علمی نیز چون از شهرت و شخصیت بزرگ برخوردارند و در سطح بلندی قرار دارند ، لغزش آنان ، زیان‌های بیشتری به دنبال دارد .

زیرا آنان بر همان سرشت خوشونت آمیز با دیه نشینی و سادگی در دین، همچنان استوار بودند و هنوز این خصال از آنان زایل نشده بود، پس چگونه می‌توان گمان برد که آنان از مباح به ممنوع و از حلال به حرام گرایند؟ ۲۰۰ این بود دلایل ابن خلدون در پاکسازی هارون از هرگونه لکه گناه و اسراف و هوسبازی

شاید گفتار ابن خلدون برای عده‌ای قابل قبول باشد و در اثر شهرت و عظمت علمی وی، یارای تشکیک در سخنان او را نداشته باشند اما با یک بررسی دقیق، بی‌اساسی و حتی تناقض - سخنان او آشکار می‌گردد.

تناقض گوئی ابن خلدون

مادر بحث‌های گذشته شواهد و اسناد زنده‌ای در مورد زندگی اشرافی هارون و اسرافکاریها و ریخت و پاش‌های دستگاه خلافت او، از نظر خوانندگان گذرانندیم، اینک برای تکمیل این بحث، بی‌مناسبت نیست گفتار دانشمند معروف مصری "احمد امین" را در این زمینه نقل کنیم: ۳

او پس از نقل سخنان ابن خلدون می‌نویسد:

"رشید کسی است که به تمام واجبات منصب خلافت از قبیل دینداری و عدالت، قیام می‌کرده و همواره با عالمان و اولیاء همنشینی و معاشرت داشته است. محاورات او با "فضیل بن عیاض" و "ابن السماک" و "عمری" و مکاتباتش با "سفیان ثوری" مشهور است. آیا گریه‌های او از مواعظ این گروه، و دعا‌های او در مکه، هنگام طواف خانه خدا و عادتش به عبادت و محافظت اوقات نماز و شهود صبح در اول وقت، همه اینها با چنان افتراهایی مناسبت دارد؟

گذشته از این، رشید در دانش و سادگی مکانتی بلند داشت، چه، عهداویه روزگار اسلافش که بدین فضایل آراستگی داشتند نزدیک بود و میان او و جسدش "ابوجعفر" (منصور) دیر زمانی فاصله نبود... ۱"

ابن خلدون نه تنها هارون را از تجمل پرستی و اشرافیگری تبرئه می‌کند، بلکه در مقام دفاع از همه خلفا که در میان آنان افراد فاسد و آلوده زیاد بودند، برآمده می‌نویسد:

"وتمام این قوم (خلفا) از اسرافکاری و هوسبازی و تجمل پرستی در پوشاک و تزئینات و دیگر وسایل زندگی اجتناب می‌ورزیدند،

۱- مقدمه ابن خلدون ترجمه محمد پروین گنابادی ج ۱ ص ۳۵ - ۲- مدرک گذشته ص ۳۲
 ۳- البته در کتابهای احمد امین نیز اشتباهات و تعصب و رزیهائی به چشم می‌خورد که از آن جمله هم آوازی وی در تبرئه هارون از شرابخواری، با ابن خلدون است (که بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد) اما او در این زمینه منصفانه داوری کرده است.

" ما با ادعای ابن خلدون مبنی بر اینکه هارون از اسرافکاری و هوسبازی بدور بود ، و زندگی ساده‌ای داشت و مرتکب حرام و گناه نمی‌شد ، موافق نیستیم زیرا این‌گونه دآوری ، افراط در تغذیس هارون است که هرگز زندگی هارون با آن سازگار نبود به‌خصوص اینکه دلایل ابن خلدون در تبرئه هارون ، دلایل استواری نیست ، مثلاً نزدیک بودن زمان هارون با زمان منصور ، هرگز ثابت نمی‌کند که هارون نیز عیناً مثل منصور زندگی می‌کرد .

خود ابن خلدون بارها در کتاب خود تصریح کرده است که هوسرانی و رفاه و خوشگذرانی در زمان هارون ، بیش از زمان منصور بود ؛ و اگر نزدیکی زمان می‌توانست دلیل یکسانی زندگی و رفتار باشد ، لازم بود امین نیز عیناً مثل هارون زندگی کند ، زیرا نزدیک زمان او بود ، در حالی که چنین نبود .

عجیب این است که خود ابن خلدون چندین فصل طولانی از کتاب خود را اختصاص به بیان رفاه و خوشگذرانی و افزایش ناز و نعمت در زمان خلافت هارون و مامون داده تفنن و تجمل پرستی آنان را در غذا و لباس ثابت کرده است . و نیز خود او در نقل داستان ازدواج مامون با " پوران " دختر " حسن بن سهل " بامورخانی مثل " مسعودی " و " طبری "

هم‌آواز شده است آنجا که می‌نویسند :
" مامون در شب عروسی ، هزار دانه یاقوت ، از مهر پوران ، به‌وی داد و شمع هائی از عنبر روشن ساخت که هر کدام قریب یک کیلو عنبر داشت ! او فرشی زیر پای عروس انداخت که تار و پود آن زربفت بود و بسا در و یاقوت مزین شده بود . . . "

آیا اینها اسراف در هوسبازی نبود؟
آیا آنچنانکه ابن خلدون ادعا می‌کند ، نزدیکی زمان مامون با هارون - مثل نزدیکی زمان وی با منصور - باعث شده بود که مردم بسادگی زندگی کنند؟ "

احمد امین سپس اضافه می‌کند :
" حق این است که ابن خلدون در اینکه زندگی دوران خلافت هارون را به صورت ساده معرفی می‌کند و هارون و خویشان او را دور از اسراف و هوسرانی می‌پندارد ، دچار اشتباه شده است .

ابن خلدون فقط گوشه‌ای از جوانب زندگی هارون را که عبارت از نماز و عبادت او باشد ، تصویر کرده ولی این ، تمام جوانب زندگی او نبود ، بلکه زندگی او جوانب دیگری (شامل عیش و نوش و طرب) نیز داشت که مولف کتاب " الاغانی " آن را ترسیم نموده است .

گویا ابن خلدون خیال کرده که هر کس زیاد نماز بخواند و با " فضیل بن

برای این منظور کارهای مضحکی انجام می دادند که هر فرد عاقلی رنگ تزویرادر آن می دید .

"جرجی زیدان" می نویسد:

"خلفا نه تنها برای حفظ مقام خود، دنبال فقها می رفتند، بلکه برای استقرار حکومت خود، به هر اسم و رسم، از دین و شاعر دینی تجلیل می کردند اگرچه به آن معتقد نبودند. مثلاً شخصی تائی نعلینی نزد "مهدی عباسی" آورده گفت این لنگه نعلین پیامبر اسلام (ص) است. مهدی با اینکه به دروغگوئی آن مرد یقین داشت، نعلین را بوسید و پول زیادی به آن مرد داد تا بدان وسیله خود را در پیش مردم، دیندار جلوه دهد!

"جرجی زیدان" اضافه می کند:

"خلفا به همین جهات، از انجام فرائض دینی به حسب ظاهر، خودداری نمی کردند، گرچه همه نوع فسق و فجور هم مرتکب می شدند .

"ولید بن یزید" از خلفای هرزه و عیاش اموی، موقع نماز، فوری استغفار می کرد لباسهای تجملی را می کند، جامه پاک سفیدی دربر می کرد، با آداب تمام وضو می ساخت

بقیه در صفحه ۵۴

عیاض" همنشینی کند، هرگز امکان ندارد که در مجالس لهو و آوازه خوانی شرکت نماید و در چنین بزمهائی سنگ تمام بگذارد!

اگر این خلدون چنین پنداشته،

سخت اشتباه کرده است زیرا سرشت انسانی

هرگز از چنین تضادی اباد ندارد" ۴

این خلدون توجه نداشته است که

اصولاً هارون آدم چند چهرهء عجیبی بود

که کارهای متناقضی انجام می داد، او به

هنگام شنیدن وعظ، سخت می گریست ولی

به هنگام برپائی بزم آنچنانی، چنان از خود

بیخود می شد که به رقص و پایکوبی

می پرداخت. او هم نماز می خواهد و هم

دستور قتل بیگناهان را صادر می کرد. هم

پای وعظ فضیل بن عیاض می نشست و هم با

"ابراهیم موصلی" آوازه خوان، هم پیاله

بود! ۵

ژست عوامفربانه خلفا

گویا این خلدون گول تظاهرات

ریاکاران و عبادت های ظاهری هارون را خورده

است درحالی که اکثر خلفای اموی و عباسی

روی هدفهای سیاسی، ژست دینی به خود

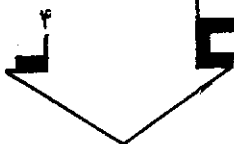
می گرفتند و برای جلب عواطف مردم، از

این ظاهر سازیها زیاد داشته اند و گاهی

۴- ضحی الاسلام احمد امین ج ۱ ص ۱۱۴
۵- در این زمینه در شماره ۳ سال ۱۷ توضیح داده ایم

مرد پولادین

سیمای فداکاران



را صرف امور شخصی خود نمودند عمار با کمال صراحت به این روش اعتراض می نمود و شخص خلیفه را مسئول این نابسامانی می دانست و یک روز در بی استیضاح خلیفه کتک مفصلی خورد و بدن نیمه جان و خون آلود او را به خانه " ام سلمه " همسر پیامبر اسلام آوردند .

عثمان لبخند پیروز مندانهای زد و نگاهی حاکی از رضایت به دستیاران خود افکند و سپس با مشاور مخصوص خود " مروان " سرگرم گفتگو شد .

سخنان آنان درباره جرات و جسارت افراد بی سروپا و چشم تنگ و حسود ! که نمی توانند ثروت و عزت خاندان بنی امیه و هواخواهان آنان را ببینند و افراد ماجراجوی

در کلبه محقری در مکه کودکی متولد شد که او را " عمار " نامیدند . بنا به قوانین آن روز عمار می بایستی به صورت یک برده متولد شود ، اما هشیاری پدرش برای او آزادی به ارمغان آورده بود . هر چند زندگی او عملاً با زندگی بردگان تفاوت چندانی نداشت .

عمار از پیشگامان در اسلام بود و در این راه شکنجه ها دید و رنجها کشید ، ناسزاها شنید و کتکها خورد و در تمام روزهای دشوار ، همدرد برادران دینی خویش بود . در کلبه جنگهای اسلامی شرکت داشت و در اسلام موقعیتی درخشان و در نظر پیامبر اسلام محبوبیتی شایان یافت .

در دوران خلافت عثمان که بنی امیه و مشاوران خلیفه به تبعیضهای ناروایی دست زده بودند و بودجه مملکت

جاهلیت "یاسر" پدر عمار با آنان هم پیمان بوده است و دوستی آنان با عمار تا کنون باقی مانده است - به خشم آمده اند و در سخنان خود از عمار طرفداری می کنند و نسبت به خلیفه مطالب تهدید آمیزی بسر زبان می رانند .

و سومین خبر حاکی از این بود که عایشه همسر دیگر پیامبر (ص) نیز از جریان ناراحت شده و به تحریک احساسات پرداخته است ، او رفته تا مویی از پیامبر اسلام (ص) و یک پیراهن و یک لنگه کفش از آن حضرت آورده و به مردم نشان داده و فریاد کشیده است که

"ای مردم پس مسلمانی کوی؟ این تار موی پیامبر شماست و اینهم لباس او و کفش او است ، می بینید هنوز کهنه نشده اند اما سنت او را به این زودی رها کردید و از بین بردید"

اخبار رسیده عثمان را سخت عصبانی کرده بود که صدای مودن در فضای شهر مدینه پیچید :

"الله اکبر . . ."

و عثمان نگاهی به آسمان کرد ، خورشید در جایگاه نیمروزش قرار داشت ، خلیفه وضو گرفت و خود را برای نماز ظهر آماده کرد ، ردای مخصوص نماز را به دوش انداخت و پیشاپیش چند تن از رجسالم بنی امیه و ندیمان و غلامان قداره به دست ، شماره ۷ سال ۱۷

بی حیثیتی امثال عمار او کسانی که او را تحریک می کنند ، دور می زد و هر دو در این موضوع هم عقیده بودند که " جلوی حادثه را باید پیش از وقوع گرفت و اگر در این زمینه کوتاهی شود دشمنان چیره می شوند و لازم است با کمال خشونت به تهدید و ارباب مخالفان بهر دازند و فرصت و اجازه اظهار نظر و انتقاد به این و آن را ندهند "

کتکی که عمار خورد نصف حش هم نبود! ولی بهر حال زهر چشمی بود از تمام بدخواهان دستگاه خلافت! و مهم نیست مردم خوششان بیاید یا نیاید ، مهم این است که وقتی دیدند سزای مخالفت و ماجراجویی ، تبعید است و کتک و زندان و محرومیت ، و وقتی دیدند حتی به صحابیان بزرگ و محترمی مانند " ابوذر " و " عمار " و " ابن مسعود " هم ترحم نمی شود ، دیگر حساب خود را می فهمند ، و دیگر کسی جرأت این گونه سرکشی و سرجنابانی را پیدا نمی کند . . .

در این گفتگو بودند که خبر های

تلخی از بازتاب قضیه به آنان رسید یکی آمد و گفت لاشه عمار را به خانه ام المومنین ام سلمه بردند و ام سلمه سخت از جریان عصبانی و ناراحت شده است .

دیگری خبر آورد که مردان بنی مخزوم - که در دوران

بگویند به راه خود ادامه داد. و چند قدم آن طرفتر، علی (ع) را دید که دستمالی دور سر خود بسته بود و پیدا بود از سردرد شدیدی رنج می برد، رنگ به زردی گراییده و چشمان برافروخته و ابروان درهم کشیده اش از درد و رنج درونی او حکایت می کرد و عثمان تصمیم گرفت مطالب خود را به او بگوید و عقده های خویش را سراو خالی کند، از این رو بالحن گلّه آمیزی چنین گفت

"یا علی نمی دانم مرگ تو را آرزو کنم یا حیات و زندگی را از یک سو تو فرد یگانه ای هستی که اگر بمیری در اجتماع ما خلایی ایجاد می شود و هیچکس نمی تواند جای تو را بگیرد و من خوش ندارم که پسر از تو زنده بمانم.

اما از طرف دیگر تو ملجا و پناهگاه افراد سرکش و طاغی هستی و با رابطه ای که تو و ماجراجویان با هم دارید، من نمی توانم آنان را اعدام کنم و از بین ببرم چون به نیروی تو تکیه دارند.

تو برای من همچون پسر نافرمانی هستی که نه تاب مرگت را دارم و نه میتوانم وجودت را تحمل کنم.

بیا کارت را با ما یکسره کن. بیا آشتی یا جنگ. تا من هم تکلیف خود را با تو و یارانت بدانم."

از خانه بیرون رفت و راهی مسجد گردید. در بین راه با هرکس برخورد می کرد آثار خشم و نفرت را در سیمای او می دید او با خود می گفت

یعنی چه؟ چه شده است؟ من که شاغل چنین مقامی هستم چرا حق تنبیه فرزند یک زن سیاه پوست را نداشته باشم؟ مردم را می دید که با بی اعتنائی از کنار او می گذرند و گاهی هم با نگاهی ملامت بار، و بازبان سکوت تیرهای شریار توبیخ را بر سر و روی او و همراهانش می بارند. نخستین کسی که با او سخن گفت "هشام بن ولید مخزومی" بود که همراه گروهی از مردان و جوانان بنی مخزوم می آمد او رو به خلیفه کرد و چنین گفت

"تو عمار را غریب و تنها تصور کرده ای که او را این گونه کتک زده ای و تا سرحد مرگ فرستاده ای، اما او از بستگان ما است و اگر در این حادثه از دنیا رود، یکی از بزرگان بنی امیه را - به انتقام او - خواهیم کشت"

و سپس - بطور جسته و گریخته - شنید که مردان بنی مخزوم در اجتماع خود گفته بودند که اگر عمار در این حادثه بمیرد ما انتقام او را از کسی جز شخص عثمان نخواهیم گرفت.

عثمان بدون اینکه به هشام پاسخی

نجومی کنندولی نمی دانست چه می گویند ،
تنها گاهگاهی این زمزمه بگوشش می رسید
" سبحان الله ... سبحان الله ... "

xxxx

آفتاب در کرانه های مغرب نشست و
کم کم هوا تاریک شد و سیاهی همه جا را گرفت
وعمار ناله ای کرد و پلک چشمان خود را کمی
باز نمود ، خود را در اتاق سیاه و محقری دید
که شمعی در گوشه آن سو سو می زد و در سایه
نیمه روشن آن ، شیخ چند نفر و از جمله یک
پیرزن به نظرش رسید ، نخست آنان را
شناخت .

حاضران باشنیدن ناله عمارنگاهی
به او و نظری به یکدیگر افکندند و گفتند
خدا را شکر زنده است
عمار کم کم به هوش آمد ، چشمان
خود را مالید و پرسید اینجا کجا است؟ شما
کی هستید

— اینجا خانه ام سلمه است
— اکنون چه ساعتی است؟
— اول شب است .

و سپس بطور بریده بریده ای گفت
" پیش از ظهر ... بود ... که ...
... مرا زیر کتک ... گرفتند و ... من نماز ...
... ظهر و ... عصر و مغرب ... را خوانده ام "
ظرف آبی آوردند تا وضو بگیرد ،

علی (ع) فرمود :

عثمان . هر کدام از این مطالبی که
گفتی جوابی داشت ، اما اکنون من از بیماری
و درد رنج می برم و حالم مساعد نیست تا
به تو پاسخ دهم و تنها یک جمله می گویم و
آنهم جمله ای است که آن بنده صالح خدا
بر زبان جاری کرد (هنگامی که فرزندسان
یعقوب پیراهن خون آلود یوسف را نزد پدر
آوردند ، گریه ساختگی سردادند و اشک
تمساح ریختند و خود را مضطرب نشان دادند
و حقیقتی را وارونه جلوه دادند) در آن موقع
یعقوب چنین گفت

" فصبر جمیل والله المستعان علی

ما تصفون " ^۱

(من صبری نیکو در پیش خواهم
گرفت و خدا مرا در جریانی که این گونه
توصیف کردید ، یاری خواهد فرمود) ^۲

xxxx

عثمان که باور نمی کرد کتک زدن عمار چنین
بازتاب شدیدی داشته باشد ، دست و پای
خود را کم کرد بطوری که نمی دانست چه
می گوید و وقتی وارد مسجد شد اوضاع متشنج
و بحرانی را که دید بیش از پیش نگران شد
او متوجه شد که انبوه جمعیت در موجی از
شگفتی و تنفر فرورفته اند و هر چند نفر با هم

۱- سوره یوسف آیه ۱۸

۲- الامامه والسیاسة ج ۱ ص ۲۹

عمار هرطور بود نشست و هنگامی که آستینها را بالا می زد گفت :

"الحمد لله این نخستین روز نیست

که من در راه خدا شکنجه می بینم " ۳

مرد پولادین که اکنون بیش از ۸۵

سال از عمرش گذشته بود و متجاوز از ۴۵

سال آن را در کشاکش مبارزات اسلامی سپری

کرده بود ، بپیدی نبود که از این بادهها

بلرزد (و حساب بید از پولاد جداست) او

به یاد می آورد روزهای سختی را که در ریزگرار -

های تفتیده اطراف مکه او را شکنجه می دادند ،

روزی را که پدر و مادرش را جلوی چشمش با

آن وضع فجیع شهید نمودند ، و روزهای سخت

دیگر ...

و اکنون گرچه دیگر آن نیروی جوانی

رانداشت ولیکن قلبش همچنان پراز احساس

فکرش روشن از فروغ ایمان اراده اش آهنین

عزمش استوار و گامهایش در راه حق ثابت بود .

او چون قطعه ای پولاد از

کوره های آتش سختیها نمی هراسید که گویی

تن و جاننش با تحمل رنجها و شکنجه ها خو

گرفته بود و در راه آرمان مقدسی که داشت ،

بلاها را بجان می خرید .

ادامه دارد

۳- الغدیر ج ۹ ص ۱۵-۱۸

بقیه عوامفریبی هارون

و با آداب تمام نماز می خواند و رکوع و سجود

و قنوت و قیام و همه چیز نماز را با دقت انجام

می داد ، سپس آن جامه را دور افکنده به

میکساری و هرزگی می پرداخت ! ۶

ظاهر سازی های هارون نیز از این

قبیل بود و هرگز نمی توان جنایات و فساد

دستگاه او را با این تظاهرها شستشو کرد مگر

آنکه ابن خلدون برای توجیه اعمال خلفائی

مثل هارون و ولید بن یزید کلاه شرعی

دیگری بتراشد !

۶- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان

ترجمه علی جواهر کلام ج ۴ ص ۲۴۷

آثار شوم بدکاری

کثره الدین یصیر الصادق کاذبا و المنجز مخرقا

وام بسیار داشتن ، راستگورا دروغگو و آدم وفادار را متخلف باری آورد

(غرر الحکم ص ۵۶۲)